

یک شعر تا حدودی من در آوردی

گزیده‌ی اشعار چارلز بوکوفسکی

Charles Bukowski

ترجمه‌ی ثنا ولدخانی



۱۳۸۷

سرشناسه: بوکوفسکی: چالز: ۱۹۲۰ - ۱۹۹۲ م. Bukowski, Charles
 عنوان و نام پدیدآور: یک شعر نا حدودی من درآوردی / مجموعه اشعار چارلز بوکوفسکی: مترجم: ثنا ولدخانی
 و مشخصات نشر: تهران: شهر خورشید، همراز / شابک: ۵-۳۸-۸۶۶۱-۹۶۴-۹۷۸
 موضوع: شعر آمریکایی - قرن ۲۰ م. ترجمه شده به فارسی: شعر فارسی: قرن ۲۰ م. ترجمه شده از انگلیسی
 شناسه افزوده: تولدخانی: ثنا، مترجم / رده بندی: کنگره: ۱۳۸۶ ای ۶۷/۳۵۵۳ PS
 رده بندی دبیری: ۸۱۱/۵۲ / شماره ی کتاب شناسی ملی: ۱۶۷۷۶۸

در این کتاب برای واژه نویسی از کتاب درست نویسی خط فارسی
 تالیف ایرج کابلی استفاده شده است.



یک شعر نا حدودی من درآوردی / چارلز بوکوفسکی / ترجمه ی ثنا ولدخانی
 ناشر: شهر خورشید / ناشر همکار: همراز / وبسایت: مدیار سمیع نژاد
 مدیر اجرایی: صادق شجاعی / مدیر هنری و طراحی گرافیک: کارنگ طیار
 چاپ: خورشید / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / چاپ اول: ۸۷ / قیمت: ۱۹۰۰ تومان
 شابک: ۵-۳۸-۸۶۶۱-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-8661-38-5

خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان، خیابان لبافی نژاد، ساختمان ۱۱۰، واحد ۹
 انتشارات شهر خورشید ۰۹۱۲۵۱۹۳۹۹۱ - ۰۹۱۲۳۹۶۱۲۷۹
suncitypub@gmail.com www.suncitypub.org
 حقوق و امتیاز این اثر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۵	درباره‌ی شاعر
۸	هم‌چون یک مرغ ماهی‌خوار
۱۰	یک هوادار
۱۲	شمارش
۱۴	یک شعر تا حدودی من درآوردی
۲۰	یک رادیوی روپا
۲۴	خودخوری
۲۸	قلبات چه‌طوره؟
۳۰	این جا هستم
۳۲	مشروب می‌خوری؟

۳۶	سفر جادویی اسرارآمیز.....
۴۰	دختری با دامن کوتاه آن سوی پنجره ام کتاب مقدس می خواند
۴۴	مرگ؛ مرگ بیش تری می خواهد.....
۵۰	همه قماربازیم.....
۵۴	اعتراف.....
۵۸	شبی باشکوه در شهر.....
۶۲	کارسون مک کولرز.....
۶۴	توقف.....
۶۸	ملاقات با یک نابغه.....
۷۰	حرارت.....
۷۴	اوج اندوه.....
۷۸	پرده.....
۸۰	یک مرد.....

درباره‌ی شاعر

منتقدی درباره‌ی آثار بوکوفسکی می‌گوید: «فضای نوشته‌های او نمای روشنی از یک فانتزی مردانه‌ی تابو شده را به تصویر می‌کشد.»

وقتی پدر چارلز بوکوفسکی در روز ۱۶ آگوست ۱۹۲۰ خبر پسردار شدن خود را شنید، به هیچ وجه به ادبیات فکر نمی‌کرد؛ شرایط آلمان در آن روزها با رکود اقتصادی بعد از جنگ جهانی اول مصادف شده بود و اوضاع خانوادگی بوکوفسکی هم چندان تعریفی نداشت. وی تنها فرزند سربازی آمریکایی و مادری آلمانی بود. چارلز حدود سه سال داشت که خانواده‌اش از آلمان به آمریکا مهاجرت کردند و در بالتیمور مریلند ساکن شدند و پس از آن‌که توانستند پول کافی پس‌انداز کنند به حومه‌ی شهر لس‌آنجلس در کالیفرنیا نقل مکان کردند و بعدها به نظر بوکوفسکی: «این تازه آغاز ماجرا بود.»

در سال‌های جوانی چارلز به مدت دو سال در کالج شهر لس‌آنجلس در رشته‌ی ادبیات و روزنامه‌نگاری تحصیل کرد، اما آن روزها حتی خود چارلز هم نمی‌دانست که در آینده به یکی از تاثیرگذارترین و جریان‌سازترین چهره‌های ادبیات غیرآکادمیک و حتی ضدآکادمیک آمریکا و جهان تبدیل خواهد شد. در فاصله‌ی سال‌های ۳۹ تا ۴۱ در آن‌جا تحصیل کرد و سپس عازم نیویورک شد تا نویسنده شود. او اولین داستان کوتاه‌اش را در ۲۴ سالگی و در یک مجله‌ی ادبی کوچک منتشر کرد و داستان بعدی را دو سال بعد و در یک مجله‌ی دیگر به چاپ رساند. چاپ همین دو داستان کافی بود تا چارلز با وقایع عرصه‌ی نشر آشنا شود و از آن‌جایی که هیچ ناشری را برای چاپ آثارش نیافت، تا حدود یک دهه حتی دیگر دست به قلم هم نبرد. او در مدت این ده سال هم‌چنان در لس‌آنجلس زنده‌گی می‌کرد، اما زمان زیادی از وقت‌اش را به پرسه زدن در ایالت‌های آمریکا، به عهده

گرفتن شغل‌های خرد و عیب و غریب مانند؛ ظرف‌شویی، کامیون راندن و نگهبانی دادن گذرانند. هم‌چنین مدتی در کشتارگاه و شیرینی‌پزی مشغول به کار شد و در ایستگاه‌های نیویورک مشغول چسباندن پوستر شد و زنده‌گی را در اتاق‌های اجاره‌ییِ ارزان قیمت گذرانند.

اولی دهه‌ی پنجاه، بوکوفسکی در اداره‌ی پست لس‌آنجلس به عنوان نامه‌رسان مشغول به کار شد، اما تنها سه سال آن‌جا دوام آورد و استعفا داد. او در سال ۵۵ به زخم معده‌ی وخیمی دچار شد و مجبور شد مدتی را در بیمارستان سپری کند. ولی دوران بیمارستان برای او دست‌آورد ارزش‌مندی در پی داشت؛ او بعد از ترک بیمارستان سرودن شعر را آغاز کرد و چنان به شاعر پرکاری تبدیل شد که تا پایان عمرش در کنار داستان‌های کوتاه و پنج رمانی که نوشت صدها شعر نیز سرود.

چارلز بوکوفسکی و باربارا فرای، شاعر، در سال ۵۷ با هم ازدواج کردند اما ظرف کم‌تر از دو سال از هم جدا شدند. باربارا اصرار داشت که جدایی آن‌ها هیچ ربطی به ادبیات ندارد، اما برخی می‌گفتند که باربارا به توانایی چارلز در سرودن شعر به هیچ وجه ایمان نداشت. در پی این جدایی بود که بوکوفسکی به الکل روی آورد و سرودن شعر را از سر گرفت. در سال ۱۹۶۰ چارلز دوباره به اداره‌ی پست لس‌آنجلس بازگشت و کار خود را به عنوان کارمند بایگانی آغاز کرد. او در این سال‌ها شعرها و داستان‌های متعدّدش را برای بسیاری از مجله‌ها و نشریه‌ها می‌فرستاد و آن‌ها را به چاپ می‌رساند. این وضعیت تا نه سال بعد که بوکوفسکی پذیرش نامه‌یی از انتشارات "گنجشک سیاه" مبنی بر تمایل به چاپ آثارش دریافت کرد، ادامه داشت. او بلافاصله پس از دریافت نامه از شغل خود در اداره‌ی پست استعفا داد و تصمیم گرفت که به صورت تمام وقت به کار نویسنده‌گی مشغول شود. چارلز این موضوع را در نامه‌یی که آن روزها نوشته است این‌طور توضیح داده: «باید یکی از این دو راه را انتخاب می‌کردم؛ در اداره‌ی پست بمانم و دیوانه شوم، یا نقش یک نویسنده را بازی کنم و گرسنه‌گی بکشم. من تصمیم گرفتم گرسنه‌گی بکشم.» بوکوفسکی یک ماه پس از خروج‌اش از اداره‌ی پست اولین رمان‌اش را نوشت.

بوکوفسکی که به خاطر سپاس‌گذاری از آقای مارتینز؛ مدیر انتشارات و هم‌چنین قدردانی از اعتماد او به یک نویسنده‌ی ناشناس باقی آثارش را نیز توسط گنجشک سیاه به چاپ رساند. بوکوفسکی در سال ۱۹۷۶ لیندالی بیگل را که یک رستوران‌دار بود، ملاقات کرد و دو سال بعد با او از ناحیه‌ی شرقی هالیوود؛ جایی که بیش‌تر عمر را در آن سپری کرده بود؛ نقل مکان کرد. آن‌ها در سال ۸۵ در مندلی پالمکرهاال با هم ازدواج کردند. بوکوفسکی بعدها لیندا را در رمان زنان و در قالب شخصیت سارا جاوادانه کرد.

او در طول چهل سال فعالیت ادبی خود بسیاری از آثارش را در مجله‌های مختلف به چاپ رساند. بنابراین قسمت اعظم آثار او از لحاظ گردآوری سر و شکل منظمی نداشتند. به همین خاطر بعدها قسمتی از آن‌ها را به صورت چند جلد از مجموعه‌های شعر و داستان کوتاه به چاپ رساند. او نویسنده‌گانی چون چخوف، توربر، کافکا، همینگوی و... را به لحاظ تاثیرگذاری‌شان می‌ستود. او به لس‌آنجلس بسیار علاقه داشت و همیشه از آنجا صحبت می‌کرد: «روح من همیشه در جغرافیای این شهر پرسه می‌زند. من هیچ‌جا را مثل لس‌آنجلس نمی‌بینم، به خاطر این‌که در این‌جا بزرگ شده‌ام و این شهر خودش را به من شناسانده است.»

سرانجام بوکوفسکی در ۹ مارس ۱۹۹۴ به علت سرطان خون درگذشت. بعد از مرگ او انتشارات به جمع‌آوری صدها آثار پراکنده‌ی او پرداخت و حاصل آن کتابی شد با نام «سردمان چون گل‌ها» که در سال ۲۰۰۷ به چاپ رسید. او جزو نویسنده‌گانی بود که از دنیای زیرزمینی لس‌آنجلس برخاسته بود و آداب زنده‌گی در کوچه‌های زیرزمینی متهن را به دنیای داستان و شعر و خودش را به بالاترین سطح یک فرهنگ رسانده بود. در حقیقت این شاعر و نویسنده توانسته بود با آثارش از یک سو خشم منتقدین را برانگیزد و از سوی دیگر تحسین نویسنده‌گانی چون «سارتر» و «ژان رنه» را، رئالیسم خشن، بی‌پرده و گزنده‌ی او هر فرم و ساختاری را پس می‌زند و عربان از هر گونه پیچیده‌گی لفظی و ساختاری، به خواننده هجوم می‌آورد.

هم چون یک مرغ ماهی خوار^(۱)

برای این که زنده گی بدهی، باید زنده گی بگیری
و هنگامی که اندوه ما در پس میلیونها
دریای خون، پوک و بی روح سقوط می کند،
من از کنار ماهیانی می گذرم که سخت از درون گسسته اند
و به ساحل می آیند
توسط موجودات فاسد سپید شکم و سپید پا
بسیاری مرده اند و
بسیاری غوغا می کنند بر صحنه های اطراف
فرزند عزیزم، من برای تو همان کار را کردم
که مرغ ماهی خوار کرد. من پیرم، آن هنگام که به تر است جوان باشم
گریه می کنم، آن هنگام که به تر است بخندم.
از تو متنفر بودم، آن هنگام که شهامت کمتری لازم بود
برای عشق ورزیدن.

۱ - Sparrow: در اصل به معنی گنجشک است. اما در این شعر به معنی مرغ

ماهی خوار به کار رفته است.